

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پژوهشی پیرامون جوامع حدیثی اہل سنت

(جلد اول)

تألیف:

دکتر احمد پاکتچی

فهرست مطالب

سخن ناشر.....	۹
پیشگفتار.....	۱۱
مقدمه.....	۱۵
مباحث ششمین.....	۱۹
فصل ۱. مفاهیم کلیدی.....	۲۱
۱. مفهوم جوامع.....	۲۱
۲. اهل سنت و جماعت.....	۲۸
فصل ۲. اصحاب حدیث و تدوین.....	۳۹
۱. اصحاب حدیث متقدم.....	۴۰
۲. اصحاب حدیث متأخر.....	۴۴
۳. گرایش تشیع نزد اصحاب حدیث.....	۴۷
فصل ۳. پدیده جمع و تدوین.....	۵۱
۱. داستان منع کتابت حدیث.....	۵۱
۲. نقش کتابت در صدر اسلام.....	۵۷
۳. صحابیان موافق و مخالف کتابت.....	۶۰
۴. مفهوم سنت در دو سده نخست هجری.....	۶۴
۴-۱. مفهوم سنت در قرآن و عصر نبوی.....	۶۴
۴-۲. مفهوم سنت در عصر خلفای متقدم.....	۶۷

۷۱	۳-۴. مفهوم سنت در دوره اموی و اوایل عصر عباسی.....
۷۵	۵. مفهوم علم و تدوین حدیث.....
۷۹	بخش اول: جوامع پیش از عصر کتبت
۸۱	فصل ۴. کلیات تدوین و نسخه‌های متقدم.....
۸۵	فصل ۵. رویکرد تمامیت‌گرا نزد اصحاب حدیث.....
۹۱	فصل ۶. جامع‌ها و مصنف‌های متقدم.....
۱۰۳	فصل ۷. تألیفات اصحاب حدیث متأخر.....
۱۰۳	۱. درآمدی بر خاستگاه‌ها.....
۱۰۴	۱-۱. تغییر در زمینه‌های اجتماعی.....
۱۰۸	۲-۱. شکل‌گیری حدیث فرابومی.....
۱۱۲	۳-۱. تدوین و اجتناب از خردورزی.....
۱۱۶	۲. گذاری بر جریان مسندنویسی.....
۱۱۶	۱-۲. مسندنویسی برای پرهیز از تهویب.....
۱۲۲	۲-۲. محوریت صحابه در مسندنویسی.....
۱۲۴	۳. مروری بر دیگر سبک‌های تألیف.....
۱۳۳	بخش دوم: شکل‌گیری کتبت
۱۳۵	فصل ۸. زمینه‌های فرهنگی پیدایی کتب سته.....
۱۳۶	۱. زمینه‌های مکتبی.....
۱۴۱	۲. زمینه‌ها در فرهنگ دینی عصر.....
۱۴۵	۳. زمینه‌های تاریخی-تمدنی.....
۱۴۸	۴. نقد حدیث پیش از کتب سته.....
۱۴۸	۱-۴. مسئله اسناد و نقد حدیث.....
۱۵۷	۲-۴. مفاهیم علت و صحت در محیط بصره.....
۱۶۴	۳-۴. مفاهیم علت و صحت در محیط بغداد.....
۱۷۳	۴-۴. مفاهیم علت و صحت در محافل خراسان.....

فهرست مطالب ۷۳

۱۷۶.....	۵. علل الحدیث در عصر تألیف کتب سته
۱۷۶.....	۱-۵. علل الحدیث و مفهوم حدیث صحیح در عراق
۱۷۹.....	۲-۵. علل الحدیث و مفهوم حدیث صحیح در ری
۱۸۷.....	فصل ۹. ملاک‌های گزینش در کتب سته
۱۸۷.....	۱. تأخر تدوین علم الحدیث از تألیف کتب سته
۱۹۰.....	۲. مفهوم صحیح نزد بخاری
۱۹۸.....	۳. مفهوم صحیح نزد مسلم
۲۰۶.....	۴. مقایسه میان ویژگی‌های صحیحین
۲۱۰.....	۵. کاوشی در شروط صحیحین
۲۲۲.....	۶. مفهوم صحیح در کتاب ترمذی و سنن ثلاثه
۲۳۲.....	۷. نگاهی به معیارها فراتر از شروط
۲۴۱.....	فصل ۱۰. ساختار موضوعی کتب سته
۲۴۱.....	۱. موضوع یابی حدیث و زده بندی موضوعی
۲۵۱.....	۲. مروری بر زده بندی در کتب سته
۲۵۵.....	منابع و مأخذ
۲۸۵.....	نمایه

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»
وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ
(قرآن کریم، سوره مبارکه النمل، آیه شریفه ۱۵)

سخن ناشر

فلسفه وجودی دانشگاه امام صادق علیه السلام که از سوی ریاست دانشگاه به کرات مورد توجه قرار گرفته، تربیت نیروی انسانی ای متعهد، باتقوا و کارآمد در عرصه عمل و نظر است تا از این طریق دانشگاه بتواند نقش اساسی خود را در سطح راهبردی به انجام رساند.

از این حیث «تربیت» را می توان مقوله ای محوری یاد نمود که وظایف و کارویژه های دانشگاه، در چارچوب آن معنا می یابد؛ زیرا که «علم» بدون «تزکیه» بیش از آنکه ابزاری در مسیر تعالی و اصلاح امور جامعه باشد، عاملی مشکل ساز خواهد بود که سازمان و هویت جامعه را متأثر و دگرگون می سازد.

از سوی دیگر «سیاست ها» تابع اصول و مبادی علمی هستند و نمی توان منکر این تجربه تاریخی شد که استواری و کارآمدی سیاست ها در گرو انجام پژوهش های علمی و بهرمندی از نتایج آنهاست. از این منظر پیشگامان عرصه علم و پژوهش، راهبران اصلی جریان های فکری و اجرایی به حساب می آیند و نمی توان آینده درخشانی را بدون توانایی های علمی - پژوهشی رقم زد و سخن از «مرجعیت علمی» در واقع پاسخ گویی به این نیاز بنیادین است.

دانشگاه امام صادق علیه السلام در واقع یک الگوی عملی برای تحقق ایده دانشگاه اسلامی در شرایط جهان معاصر است. الگویی که هم اکنون ثمرات نیکوی آن در فضای ملی و بین‌المللی قابل مشاهده است. طبعاً آنچه حاصل آمده محصول نیت خالصانه و جهاد علمی مستمر مجموعه بنیانگذاران و دانش‌آموختگان این نهاد است که امید می‌رود با اتکاء به تأییدات الهی و تلاش همه‌جانبه اساتید، دانشجویان و مدیران دانشگاه، بتواند به مرجعی تمام عیار در گستره جهانی تبدیل گردد.

معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق علیه السلام با توجه به شرایط، امکانات و نیازمندی جامعه در مقطع کنونی با طرحی جامع نسبت به معرفی دستاوردهای پژوهشی دانشگاه، ارزیابی سازمانی - کارکردی آن‌ها و بالاخره تحلیل شرایط آتی اقدام نموده که نتایج این پژوهش‌ها در قالب کتاب، گزارش، نشریات علمی و... تقدیم علاقه‌مندان می‌گردد. هدف از این اقدام - ضمن قدردانی از تلاش خالصانه تمام کسانی که با آرمان و اندیشه‌ای بزرگ و ادعایی اندک در این راه گام نهادند - درک کاستی‌ها و اصلاح آنها است تا از این طریق زمینه پرورش نسل جوان و علاقه‌مند به طی این طریق نیز فراهم گردد؛ هدفی بزرگ که در نهایت مرجعیت **مکتب علمی امام صادق علیه السلام** را در گستره بین‌المللی به همراه خواهد داشت. (ان شاء الله)

ولله الحمد

معاونت پژوهشی دانشگاه

پیشگفتار

حرکت علمی و تولید علم با توجه به اقتضانات و نیازهای مربوط به جامعه، امر مهمی است که برای هر جامعه‌ای که به سمت پیشرفت و تمدن‌سازی در حرکت است، لازم و ضروری می‌نماید. این مهم تحقق نمی‌یابد مگر به تلاش جمعی تمام سطوح اجتماع، که هر کدام به نحوی دارای نقش هستند. در این میان دانشگاهیان و حوزویان به‌عنوان متولیان اصلی پژوهش و تحقیق، نقش اساسی و در عین حال سازنده‌ای را دارند. جامعه علمی باید تمام همت خود را به کار گیرد تا به هر نحو ممکن، این حرکت علمی را تسریع بخشیده و بیش از پیش زمینه‌های ترقی آن را فراهم نماید. در این میان دانشگاه امام صادق علیه السلام با عنایت به جایگاه اصلی خود مبنی بر مرجعیت علمی از نقش قابل توجه و مؤثرتری برخوردار است.

از جمله رشته‌های علمی در حوزه الهیات و معارف اسلامی، رشته علوم قرآن و حدیث می‌باشد که مبتنی بر احساس نیازی که به آن صورت گرفت، پایه‌گذاری شد و هم‌اکنون مراحل تکامل خود را دنبال می‌نماید. به قطع نخستین گام جهت پیشبرد اهداف و رسالت این رشته در راستای ترغیب و ایجاد نشاط فضای علمی و پژوهشی بین محققان و پژوهشگران، تدوین نظام‌مند و ارائه روشمند موضوعات و مسائل رشته در قالب «کتاب» است.

این مهم علی‌رغم فواید آموزشی و پژوهشی، قادر است بستر پردازش بیشتر و همچنین نقد و ارزیابی علمی را فراهم نماید.

در حال حاضر با وجود محققان و پژوهشگرانی همچون دکتر پاکتچی که نزدیک به سه دهه در این رشته به تحقیق، پژوهش و تدریس پرداخته‌اند، لازم می‌نماید تا بیش از پیش تولیدات علمی جهت غنی‌سازی مباحث رشته علوم قرآن و حدیث عرضه گردد.

انجمن علمی - دانشجویی دانشکده الهیات دانشگاه امام صادق علیه السلام جهت پوشش نیاز به وجود آمده مبنی بر ارائه نظام‌مند و روشمند مباحث رشته علوم قرآن و حدیث موفق به پیاده‌سازی، تنظیم، تدوین و نشر آثار آقای دکتر احمد پاکتچی در جامعه علمی گشت. این حرکت مبارک، نقطه شروعی بود تا این نیاز را بیش از پیش آشکار ساخته و ضرورت انجام و استمرار آن را در آینده نمایان سازد. از جمله تولیدات انجمن در مراحل اولیه تنظیم، تدوین و نشر در قالب کتاب بود. از جمله این کتاب‌ها، می‌توان به «تاریخ حدیث»، «تاریخ تفسیر»، «علل الحدیث»، «روش تحقیق عمومی»، «روش تحقیق با تکیه بر علوم قرآن و حدیث» و «نقد متن» اشاره داشت.

بعد از فعالیت‌های انجام گرفته از سوی انجمن علمی - دانشجویی الهیات، این بار به دلیل استقبال اساتید و دانشجویان ارجمند و جهت اصلاح و تکمیل فعالیت‌های صورت پذیرفته، زمینه‌ای فراهم گشت تا با مساعدت و پشتیبانی همه جانبه معاونت پژوهشی عزم جدی بر تدوین، ویرایش و تألیف نهایی آثار دکتر پاکتچی در قالب دروس ارائه شده در رشته قرآن و حدیث در قالب جدید و در عین حال جامع‌تری صورت پذیرد.

نباید از نظر دور داشت که اقدامات انجمن علمی - دانشجویی الهیات در انتشار کتب دکتر پاکتچی به نوعی مبرای از اقتضائات کلاس‌های درس نبود. با وجود آن که تلاش دانشجویان در آماده‌سازی این مجموعه، درخور تقدیر است، اما به هر روی باید به تفاوت ماهوی که میان القای درس و تألیف وجود دارد، توجه داشت. در این باره هم باید به کم دقتی‌ها و

خطاهایی اشاره کرد که به سبب ارائه شفاهی دروس، اجتناب‌ناپذیر است و هم به مطالب نگفته‌ای اشاره کرد که به سبب سطح مخاطبان درس و محدودیت وقت از بیان آن پرهیز شده است. البته ویرایش‌کنندگان در آماده‌سازی کوشش داشته‌اند تا حد ممکن هم از خطاها بکاهند و هم در سطح محدودی به مستندیابی مطالب بپردازند.

علاوه بر موجبات مذکور مبنی بر انگیزه‌بخشی لازم جهت انجام این امر، باید به اقدامات گسترده و قابل تقدیر مرکز تحقیقات دانشگاه امام صادق علیه السلام در تابستان سال ۱۳۹۰ در راستای جمع‌آوری و آرشیو تمامی آنچه از آثار دکتر پاکتچی در دوره‌های مختلف دکتری، کارشناسی ارشد و کارشناسی در قالب صوت و مکتوب وجود داشت، اشاره کرد. طبیعی است که در راستای تکمیل و تغییر روند کار نشر در انجمن علمی - دانشجویی الهیات و در عین حال استفاده از ظرفیت و پتانسیل آرشیو گردآوری شده در مرکز تحقیقات روند نوینی در نشر آثار پی گرفته شود. می‌توان گفت فرایند مذکور با پشتیبانی همه‌جانبه معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق علیه السلام آغاز گردید و مجموعه حاضر به‌عنوان اولین اثر برای استفاده بیش از پیش پژوهشگران و محققان عرضه شده است.

لازم به ذکر است که در گام نخست با استقصای همه دروس ارائه شده و تجمیع آنها، آرشیو نسبتاً کاملی از مباحث آماده شده و سپس مستندیابی کامل در باره آن انجام گردیده و بخش‌هایی از مطالب گفته نشده در آن تدارک دیده شده و سرانجام به دیده تألیف نگریسته شده و یک دور در مرحله نهایی مجموعه آماده شده و با مسؤلیت کامل مؤلف ویراست علمی گردیده است.

در خصوص کتاب در پیش‌رو نیز باید اذعان نمود که مطالب سه دوره دکتری به طور جداگانه پیاده‌سازی شده و حاصل آن دروس به صورت متنی نوشتاری و به‌عنوان آغازی برای فرآیند تألیف، تدوین یافته است. اما در تألیف اصلی، عملاً ارائه یک کتاب نوشتار با ماهیت پژوهشی و نه درسی

۱۴ □ پژوهشی پیرامون جوامع حدیثی اهل سنت (جلد اول)

مدنظر بوده است. بنابر این، مانند هر اثر تألیفی طرح موضوعی متناسب با یک طرح پژوهشی فراهم آمده و تألیفی مستقل صورت گرفته است که در آن به تناسب هر بحث، از مطالب فراهم آمده از دروس صرفاً به عنوان دستمایه‌ای برای آغاز نوشتار استفاده شده است.

مرتضی سلمان‌نژاد

مدیر طرح چاپ و نشر دروس دکتر احمد پاکتچی

مقدمه

شاید در آن آغاز تاریخی که دانشی به‌عنوان علم الحدیث شکل گرفت، مسئله محوری در محافل این دانش متون و اسانید احادیث بود، ولی با پای گرفتن جریان تدوین حدیث از سده دوم هجری و از آن پس در طی سده‌های متمادی، حجم انبوهی از منابع با تنوعی چشمگیری در روش و هدف شکل گرفت که برای عموم مسلمانان و برای عالمان رشته‌های دیگر، بخش مهمی از حافظه تاریخی فرهنگ اسلامی را تشکیل می‌داد و اما برای اهل حدیث، خود به موضوعی برای مطالعه تبدیل شده بود. در واقع آنچه در عمل در دانش حدیث در پیش روی ماست، بیش از آن که احادیثی با همان هویت مستقل هر حدیث در نقل شفاهی‌اش باشد، مجموعه‌ای از متون است که هر یک در طی تاریخ هویت متنی خود را یافته و در بسیاری موارد خود به موضوعی برای مطالعات ثانوی از جمله شرح‌ها و نقدها و راهنماها مبدل شده است. در میان جوامع حدیثی اهل سنت، به ویژه کتب سته از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که در طی نزدیک به یک هزاره به‌عنوان متونی ممتاز و بعضاً صحیح شناخته شده‌اند و همین امر به احادیثی که آنها محتوی آن هستند، جایگاهی ممتاز بخشیده است.

به هر روی، جایگاه هویتی جوامع در حیطه حدیث به اندازه‌ای پراهمیت است که عملاً بخش مهمی از مطالعات حدیثی را به خود اختصاص داده

است؛ با وجود آن که در عمل کمتر به طور مستقل به چنین بحثی پرداخته شده و کمتر اثری دقیقاً با همین محور موضوعی نوشته شده است، اما همواره مباحث مربوط به جوامع حدیثی کمابیش در خلال آثار عمومی مربوط به علوم الحدیث موضوع بحث بوده است. از همین روست که هم در کتب سنتی با موضوع علوم الحدیث و هم در مطالعات معاصر چه مربوط به محققان مسلمان و چه خاورشناسان، پرداختن به مباحث مربوط به جوامع و متون حدیثی چشمگیر است. از آنجا که شمار آثار مربوط به علوم الحدیث فراوان است، برای پرهیز از تکرار، ابتدا کوشش نشده است که مطالب آن کتب - با وجود سودمندی - پوشش داده شود. نوشته پیش رو، در واقع حاصل مطالعه‌ای صورت گرفته با یک نظام پیشنهادی مربوط به مؤلف است که در آن تکیه اصلی بر متون کهن و کلاسیک حدیثی است. در مواردی نیز پیوندها میان دانش حدیث با دیگر حوزه‌های معارف اسلامی، ما را به طور قهری به روابط بینارشته‌ای حدیث با فقه و کلام و امثال آن کشیده، اما تا حد ممکن از دور شدن از محور اصلی پرهیز شده است. با وجود آن که در تألیف اثر حاضر، منابع معاصر اعم از اسلامی و استشراقی از نظر دور نبوده‌اند، ولی جز در مواردی نادر که ضرورتی اقتضا داشته به آنها ارجاع نشده است. بار دیگر تمامی زحمات محققان در این حوزه را ارج می‌نهم، و امید دارم که این اثر بتواند آن زوایا از بحث را پوشش دهد که کمتر مورد علاقه نویسندگان بوده است.

آغاز اصلی تألیف این کتاب، مطالب ارائه شده در درسی با عنوان جوامع حدیثی اهل سنت است که در طی سه دوره دکتری، در رشته علوم قرآن و حدیث در دانشگاه امام صادق علیه السلام ارائه شده است. در اینجا بجاست از دوست عزیزم جناب آقای محمد جانی‌پور که مطالب سه دوره تدریس را به طور جداگانه پیاده‌سازی کرده و حاصل آن دروس را به صورت متنی واحد مدون ساخته‌اند تا متن مقدماتی برای تألیف این اثر فراهم آید، نهایت سپاس و قدردانی را داشته باشم. همچنین جا دارد از زحمات جناب آقای

مقدمه □ ۱۷

مرتضی سلمان‌نژاد به‌عنوان مدیر طرح و جناب آقای سعید طالبی به‌عنوان همکار اجرایی تقدیر و تشکر نمایم.

امید آن است که اثر حاضر به دور از تکرار سخن، توانسته باشد بخشی از مباحث بحث نشده در حوزه جوامع حدیثی اهل سنت را پوشش دهد و خدمتی در پیشبرد این حیطه از دانش حدیث بوده باشد.

احمد پاکتچی

مباحث پیشینی

مفاهیم کلیدی

۱. مفهوم جوامع

"جوامع" از جمله اصطلاحاتی است که در طول زمانی دراز برابر با عمر تدوین، نزد عالمان حدیث به کار برده شده و دامنه معنایی آن البته قبض و بسطی داشته است. به نظر می‌رسد بتوان بحث از جوامع را از سده دوم هجری، همزمان با انجام گرفتن نخستین تدوین‌ها در حدیث آغاز کرد؛ می‌دانیم که برخی از اولین آثار گردآمده در حدیث، فارغ از حجم و محتوای آنها، عنوان الجامع داشته‌اند که از آن جمله جامع معمر بن راشد [د ۱۵۳ق] (ابن خیر، فهرسته، ص ۱۲۹؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۲ ص ۵۴۶، ج ۳ ص ۱۰۹۴) و جامع سفیان ثوری [د ۱۶۱ق] (ابوداؤد، رساله فی وصف تألیفه، ص ۲۸؛ ابن ندیم، الفهرست، ص ۲۸۱) قابل ذکرند. به آنها باید جامع‌های متعدد دیگری را افزود که در طی یک سده پس از آنان تألیف شدند و زمینه ساز پدید آمدن نقطه عطفی مانند الجامع الصحیح بخاری [د ۲۵۶ق] شدند، اثری که روند جامع‌نویسی اهل سنت را وارد مرحله‌ای جدید ساخت.

محمد بن ادریس شافعی [د ۲۰۴ق]، در اظهار نظری که بیشتر جنبه ارزیابی اسنادی دارد، مَوَطَّأً مالک را در بین جوامع برترین آنها دانسته است؛ اما برخی از مفسران قول او اشاره دارند که طبیعی است این افضلیت مربوط

به جوامع موجود در عصر او مانند جامع سفیان ثوری و حماد بن سلمه بوده باشد و نباید ناظر به جوامع پسین مانند *الجامع الصحیح بخاری* تلقی گردد (ابن حجر، *هدی الساری*، ص ۱۰). نه از عبارت برمی آید و نه انتظار می رود که شافعی در پایان سده دوم هجری از اصطلاح جوامع استفاده کرده باشد، چه به نظر می رسد که در آن دوره هنوز تدوین جوامع روندی تازه آغاز بوده و چندی زمان برده تا این واژه به مثابه یک اصطلاح تثبیت گردد.

چند سالی پس از بخاری، در رساله‌ای از ابوداود سجستانی [د ۲۷۵ق] می بینیم که چگونه وی از این سنخ کتب با عنوان "جوامع"، به لفظ جمع یاد کرده و در عبارتی چنین آورده است:

«و باید مانند جامع سفیان ثوری کتابت شود، زیرا از بهترین کارهایی است که در شمار جوامع تألیف شده است» (ابوداود، *رساله فی وصف تألیفه*، ص ۲۸).

وی در این عبارتی از سویی به شکل گیری مفهومی به عنوان جوامع اشاره دارد که ناظر به گروهی از نوشته‌های حدیثی از جنس جامع سفیان ثوری است، و از سوی دیگر جامع سفیان را برترین آنها می داند. محیی الدین نووی، در اشاره‌ای به "تصنیف جوامع و مسانید" قبل از ابوداود (نووی، *تهذیب الاسماء*، ج ۱ قسم ۲ ص ۵۱۱) گویی خواسته است جوامع در زبان ابوداود را به آن اصطلاحی بازگرداند که خود می شناسد؛ یعنی جوامع به مجموعه‌هایی از حدیث اطلاق شود که از سنخ مسانید نیستند، هر چند در عبارت ابوداود در این باره وضوحی دیده نمی شود.

در سده ۵ق، محدثی مانند ابوبکر بیهقی [د ۴۵۸ق]، واژه جوامع را در معنایی تعمیم یافته و نزدیک به معنای لغوی به کار برده است، گویی مقصود او از جوامع تمامی کتبی است که در آن شماری از احادیث گرد هم آورده شده است؛ وی در عبارتی می گوید:

«احادیثی که صحیح باشند، یا میان صحت و نادرستی مورد تردید باشند، در جوامعی که پیشوایان حدیث گرد آورده‌اند، تدوین و کتابت یافته‌اند؛ و

ممکن نیست که چیزی از آن (احادیث) از همه ایشان فوت شده باشد...» (به نقل ابن صلاح، *المقدمه*، ص ۳۰۷).

در عبارتی از خطیب بغدادی، سخن از "کتاب‌هایی تصنیف یافته" در باب احکام است که جامع میان مسانید - یعنی احادیث دارای سلسله سند - و غیر مسانید هستند. - یعنی آنچه مسند نیست و مرسل است، یا بیشتر آنچه که اصلاً حدیث نیست و آثار صحابه و تابعین است؛ وی در این باره از کتب ابن جریج و سعید بن ابی عروب و عبد الله بن مبارک و سفیان بن عینه و هشیم بن بشیر و عبد الله بن وهب و ولید بن مسلم و وکیع بن جراح و عبد الوهاب بن عطاء و عبد الرزاق بن همام و سعید بن منصور یاد کرده و موطأ مالک را برتر از همه آنها شمرده است (خطیب بغدادی، *الجامع*، ج ۲ ص ۱۸۶). این توجه به وجود اخبار غیر مسند در این گونه از مصنفات که می‌دانیم نام عمومی آنها جامع بوده است، می‌تواند درآمدی بر جداسازی جوامع از مسانید - یعنی کتبی که تنها شامل احادیث مسند هستند - بوده باشد.

گفتمنی است پس از محمد بن ادریس شافعی [د ۲۰۴ق] که دایره سنت را تضییق کرد و ضربه‌ای جدی به اعتبار مستقل برای آثار صحابه و تابعین وارد ساخت، حجم این گونه آثار در جوامع به حداقل و گاه به صفر گرایید. بدین ترتیب، عملاً شرایط به گونه‌ای شد که برخی از این جوامع، دیگر نه از حیث اشمال بر اقوال غیر مسند، بلکه صرفاً از نظر ترتیب یافتگی با مسانید تفاوت داشتند و چنانکه خطیب بغدادی اشاره داشت، تصنیف یافته بر اساس ابواب فقهی و البته گاه ملحقات عقایدی و اخلاقی و تفسیری و تاریخی بودند.

در سده ۷ق، می‌توان تقابلی آشکار بین دو اصطلاح مسانید و جوامع را مشاهده کرد، گویی آنچه در مباحث خطیب بغدادی دیده می‌شود، در طی دو قرن نزد محدثان تثبیت یافته است. در این باره باید به عبارتی از ابن صلاح شهرزوری [د ۶۴۳ق] اشاره کرد که در آن کتب مسانید، مانند مسند احمد بن حنبل را عدلی برای کتب "جوامع تصنیف شده در احکام مشتمل بر مسندات و غیر مسندات"، قرار داده که شاخص آن نزد او موطأ مالک

بوده است (ابن صلاح، *المقدمة*، ص ۴۳۲). ابن صلاح در موضعی دیگر، ضمن سخن از تقابل جوامع و مسانید، جوامع را بر سه قسم دانسته است: نخست کتبی متضمن مجموعه‌ای از احادیث به ترتیب کتب فقه که شامل کتب سته هم می‌شود، دوم کتبی که مانند *جامع الاصول* ابن اثیر که به ترتیب الفبایی موضوعات است، و سوم کتبی که در آن احادیث به ترتیب الفبایی آغاز حدیث مرتب شده‌اند (به نقل امیر صنعانی، *توضیح الافکار*، ج ۲ ص ۱۵).

در همان سده و نسل بعد از ابن صلاح، می‌توان دیده که چگونه محیی‌الدین نووی [د ۶۷۶ق] دیگر نیازی به این همه توضیح در باره جوامع ندیده و از تقابل "جوامع و مسانید" در حد دو واژه استفاده کرده است (نووی، *تهذیب الاسماء*، ج ۲ ص ۵۱۱). بر این پایه، آشکارا می‌توان دید که نزد محدثان سده ۷ق و پس از آن که جوامع را در تقابل با مسانید به کار می‌بردند، مقصود از جوامع همان "جوامع تصنیف شده در احکام مشتمل بر مسندات و غیر مسندات" بود که در عبارت ابن صلاح توضیح داده شده بود. در سده ۹ق، همین تقابل میان جوامع و مسانید در آثار ابن حجر عسقلانی [د ۸۵۲ق] نیز به‌طور گسترده دیده می‌شود (مثلاً *فتح الباری*، ج ۱ ص ۴۱۵، ج ۹ ص ۲۵؛ همو، *هدی الساری*، ص ۴؛ همو، *نخبة الفکر*، ص ۲۲۹). در نوشته‌های جلال‌الدین سیوطی [د ۹۱۱ق] که تلفیقی میان اصطلاح دوره‌های مختلف به نظر می‌رسد، جوامع را با سه کاربرد می‌توان مشاهده کرد: جوامع در تقابل با مسانید بدون قسمی سوم، جوامع در تقابل با مسانید با اقسامی دیگر از تدوین، و جوامع به مثابه عموم متون مشتمل بر مجموعه‌ای از احادیث.

کاربرد نخست که اصطلاح معهود نزد خطیب بغدادی، ابن صلاح و محدثان بزرگی چون محیی‌الدین نووی و ابن حجر عسقلانی بوده است، می‌تواند در عبارت زیر دیده شود:

... «مسانید و جوامع، پس اهم مسانید مسند احمد بن حنبل و سپس دیگر مسندها هستند، و اهم جوامع، الموطأ و سپس دیگر کتب تصنیف شده در احکام اند» (سیوطی، تدریب الراوی، ج ۲ ص ۱۵۰).

کاربرد دوم که گویی استفاده‌ای غیر دقیق و تسامح‌آمیز از همان اصطلاح پیشین است، در برخی عبارات سیوطی دیده می‌شود، مانند: «اگر در مسانید و جوامع و سنن و اجزاء و غیر آن تتبع کنی...» (سیوطی، تدریب الراوی، ج ۱ ص ۱۰۰).

کاربرد سوم هم اصطلاح تعمیم یافته ابوبکر بیهقی است و در برخی مواضع آثار سیوطی دیده می‌شود، مثلاً:

«... تدوین احادیث در جوامعی که پیشوایان حدیث گرد آورده‌اند؛ پس اگر کسی امروز حدیثی بیاورد که نزد هیچ یک از آنان یافت نشود، از او پذیرفته نمی‌شود» (سیوطی، تدریب الراوی، ج ۱ ص ۳۴۱). همین کاربرد تعمیم یافته است که گویی بیشتر از سوی شخص سیوطی پسند می‌شده است؛ چه وی در تألیف کتابی که هدفش استقصای احادیث نبوی است و در آن از مسندها و جامع‌ها و جزء‌ها و غیر آن استفاده شده است، نام جمع الجوامع را بر آن نهاده است (نک: سیوطی، جمع الجوامع، ج ۱ ص ۴۴-۴۵).

در قرن ۱۱ق، برهان الدین ابراهیم بن ابراهیم لقانی [د ۱۰۴۱ق] گویا هنوز جوامع را مقابل مسانید می‌شناخته است؛ چه در کتابی با عنوان *تحاف ذریة سیدی علی البهلول باسانید جوامع احادیث الرسول ﷺ* فارغ از ملحقاتی که در باب سیره نبوی و تفسیر دارد، در بخش حدیث نبوی، تنها کتب سته و موطأ مالک را ذکر کرده که کتبی خارج از سنخ مسانیداند و نامی از مسندهایی مانند مسند احمد بن حنبل نبرده است (لقانی، *تحاف ذریة*، برگ ۴الف-۱۱الف).

در میان حدیث شناسان معاصر، آن برابرنهاد میان جوامع و مسانید در بافت متفاوتی فهمیده شده و زمینه درک جدیدی از جوامع فراهم آمده است. همان گونه که اشاره شد، قدما مانند خطیب بغدادی و ابن صلاح این تقابل

را بدان معنا می‌دانستند که جوامع برخلاف مسانید، افزون بر احادیث مسند در بردارنده غیر آن، اعم از احادیث مرسل و آثار صحابه و تابعین نیز هستند؛ برای خطیب و ابن صلاح، شیوه نگارش جامع‌ها که مبتنی بر تصنیف و باب‌بندی بود، امری ثانوی محسوب می‌شد. این در حالی است که نزد معاصران، مسئله مرسلات و آثار غیر حدیثی و انتظار وجود آنها در جوامع نادیده گرفته شده، موضوع تصنیف و باب‌بندی به اصلی‌ترین ممیزه جوامع تبدیل شده است و بر همین پایه است که تقابل مسانید و جوامع از نظر آنها، نه تقابل از حیث محتوایی که بر آن مشتمل‌اند، بلکه تقابل از حیث شیوه تدوین و تبویب انگاشته شده است.

در این باره به‌عنوان نمونه می‌توان به سخنان محمد بن جعفر کتانی [د ۱۳۴۵ق] اشاره کرد که اظهار می‌دارد: «کتب مرتب شده بر پایه ابواب فقهی شامل کتب سنن، گاه مصنف خوانده می‌شوند و گاه جامع» (کتانی، *الرسالة المستطرفة*، ص ۳۹-۴۰) و بدین ترتیب دو اصطلاح مصنف و جامع را یکی انگاشته است. برای آشکار شدن مطلب لازم است گفته شد که برای قدما تمایز آشکاری میان مصنف و جامع وجود داشت و حتی عالمی مانند عبدالرزاق بن همام صنعانی [د ۲۱۱ق]، دو کتاب مستقل، یکی با عنوان *الجامع* و دیگری با عنوان *المصنف* تألیف کرده (برای *المصنف*، نک: ابن خیر، *فهرسة*، ص ۱۲۷؛ رودانی، *صلة الخلف*، ص ۳۶۸؛ برای *الجامع*، نک: *سمعانی، التحییر*، ج ۱ ص ۱۸۳؛ رودانی، همان، ص ۲۰۱) و حتی شخص کتانی در جای خود به تفاوت این دو تصریح کرده است (کتانی، *الرسالة المستطرفة*، ص ۴۱).

در بازگشت به فهم معاصر کتانی از جوامع، باید به عبارتی دیگر از او اشاره کرد که یادآور می‌شود: «جامع نزد آنان (محدثان) هر آن چیزی است که در آن حدیث از گونه‌های مختلف مورد نیازش یافت شود، از عقاید و احکام و رقائق، و آداب خورد و نوش، و آداب سفر و اقامت، و آنچه متعلق

به تفسیر و تاریخ و سیره و فتن و مناقب و مثالب و غیر آن باشد» (کتانی، *الرسالة المستطرفة*، ص ۴۲).

در همین راستا و با تکیه بر سخن کتانی، صبحی صالح از حدیث پژوهان جدید در تعریف جوامع یادآور می‌شود، «جوامع عبارت از آن کتب حدیثی است که مشتمل بر همگی گونه‌های حدیث باشند که اصطلاحاً هشت گونه‌اند: عقاید، احکام، رقائق، آداب خورد و نوش، تفسیر و تاریخ و سیره، سفر و اقامت یا شمائل، فتن، مناقب و مثالب» (صالح، *علوم الحدیث*، ص ۱۲۲). وی که این سخن را در فصلی مربوط به کتاب حدیث و اقسام آن مطرح کرده، مهم‌ترین اقسام کتب حدیث را از این قرار دانسته است: صحاح، جوامع، مسانید مانند *مسند احمد بن حنبل*، معجم مانند معجم‌های طبرانی، مستدرکات مانند *مستدرک حاکم نیشابوری*، مستخرجات مانند *مستخرج اسماعیلی بر صحیح بخاری*، اجزاء مانند *جزء قیام اللیل* از مروزی دانسته است (صالح، همان، ص ۱۱۷-۱۲۵) که نشان می‌دهد کاملاً از اصطلاحات متقدمان خارج شده و تسامح موجود در کاربرد دوم سیوطی (یاد شده در سطور پیش) را به راهی بسیار دور برده است.

با توجه به این که در کتاب حاضر، نگارنده از نگرش و روشی تاریخی پیروی می‌کند، این برداشت معاصر مبنای عمل وی نبوده است؛ اما از کاربردهای مربوط به سده‌های پیشین، آنچه نزد محدثان کاربرد غالب است، کاربرد خطیب بغدادی- ابن صلاح است که نزد کسانی چون محیی‌الدین نووی و ابن حجر عسقلانی نیز دیده می‌شود و همان مبنای کار در کتاب حاضر قرار گرفته است. آنچه از کاربرد جوامع نزد ابوبکر بیهقی مشاهده می‌شود و در سده‌های متمادی به‌عنوان کاربردی در حاشیه مطرح بوده و گاه از سوی کسانی چون سیوطی ترجیح داده شده است، به همان اندازه در کتاب حاضر نیز مورد توجه ثانوی قرار دارد. به‌عنوان نمونه، در مباحثی که در خصوص مسانید اهل سنت در این کتاب صورت می‌گیرد، این مبحث از

نظر اصطلاح بیهقی کاملاً داخل در موضوع و از نظر اصطلاح مشهور خطیب و همراهان او، بحثی استطرادی و برای متمیم فایده تلقی می‌شود. بدیهی است آنجا که جوامع به معنای متقدم خود به کار می‌روند و مقصود از آنها کتبی است که در بردارنده مضامینی اعم از حدیث و آثار صحابه و تابعین باشد، کاربرد تعبیر "جوامع حدیثی" برای آنها از باب تغلیب اشرف و با قدری تسامح است.

۲. اهل سنت و جماعت

سنت نبوی به عنوان عدل قرآن کریم در فرهنگ اسلامی، هم در حوزه باورها و هم آیین‌های دینی از دیرباز نقشی محوری ایفا کرده است و این نقش حتی در برخی از احادیث از زبان شخص پیامبر ﷺ نیز بازتاب داشته است؛ در احادیث متعددی رفتاری خاص مانند ازدواج، به عنوان سنت پیامبر ﷺ معرفی گشته و لازم الاتباع شمرده شده است (بخاری، صحیح، ج ۵ ص ۱۵۴۹؛ مسلم، صحیح، ج ۲ ص ۱۰۲۰، ج ۳ ص ۱۴۷۵)؛ این که سنت پیامبر ﷺ لازم الاتباع است و نه در آموزه‌های اعتقادی و نه اعمال دینی نباید از آنچه پیامبر ﷺ آموزش داده، عدولی صورت گیرد، در طی سده نخست هجری از سوی صحابه و تابعین دائماً مورد تأکید بوده است (مثلاً نک: بخاری، صحیح، ج ۲ ص ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۹۷).

مفهوم جماعت، مفهوم دیگری است که در طی سده نخست هجری مراحل تشخیص و ساخت یافتگی خود را طی کرده است. بی‌تردید صلح امام حسن رضی الله عنه در سال ۴۱ق با معاویه و پایان یافتن جنگ‌های داخلی میان مسلمانان، نقطه عطف مهمی در تاریخ شکل‌گیری این مفهوم می‌توانست باشد، به خصوص با توجه به این که سال ۴۱ق به همین سبب به "عام الجماعة"، یا "سال جماعت" شهرت یافت و شواهد نشان می‌دهد که نزد مردمی که در همان دوره زمانی می‌زیسته‌اند نیز این تعبیر شایع بوده است (مثلاً نک: ابن مبارک، الزهد، ص ۱۹۷؛ ابن ابی شیبه، المصنف، ج ۶ ص ۱۸۸؛

ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۶ ص ۴۱۸). به دنبال همین نقطه عطف است که به زودی مفهوم دیگری به عنوان "اهل جماعت" شکل گرفته است، مفهومی که در آن روزگار همه کسانی که خارجی نبودند را دربر می‌گرفته است. به نظر می‌رسد نمونه‌های معدود از کاربرد تعبیر "اهل الجماعة" در حدیث نبوی (مثلاً طبرانی، مسند الشامیین، ج ۲ ص ۱۰۰) قابل تکیه نباشد، اما در اواسط سده نخست هجری تنها چند سالی پس از عام الجماعة، ظاهراً مفهوم اهل جماعت کاربرد داشته است. نمونه‌هایی از این کاربرد را می‌توان در مجالسی مربوط به عصر حکومت معاویه بن ابی سفیان [حک ۴۱-۶۰ق] (طبری، تاریخ الامم، ج ۵ ص ۲۷۴)، بازجست.

قطعاً نه با آن شهرت و اهمیت که در باره سال ۴۱ق گفته شد، در سده نخست هجری، یک عام‌الجماعه دیگر نیز وجود داشته است و آن سال ۷۴ق است؛ سالی که به دنبال کشته شدن عبدالله بن زبیر به عنوان مدعی خلافت در ۷۳ق، بار دیگر بلاد اصلی جهان اسلام زیر یک پرچم و یک حکومت گرد هم آمده است. در برخی منابع این سال هم عام‌الجماعه خوانده شده است (بلاذری، التقود، ص ۱۲). اما بر این نکته باید تأکید کرد که پس از کشته شدن ابن زبیر، بار دیگر مفهوم اهل جماعت مورد توجه محافل قرار گرفته و این مفهوم وارد مرحله‌ای جدید از تاریخ خود شده است. در همین دوره است که دیده می‌شود چگونه در مجلس عبدالملک بن مروان، خلیفه اموی وقت [حک ۶۵-۸۶ق] قبیصة بن ذؤیب در مقام دفاع از سعید بن مسیب عالم بزرگ مدینه، بر این نکته تأکید می‌ورزد که او از "اهل سنت و جماعت است" (ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵ ص ۱۲۶). این کاربرد از نخستین نمونه‌هایی است که نشان می‌دهد چگونه در موج دوم برآمده پس از مقتل ابن زبیر، مفهوم اهل سنت با اهل جماعت ترکیب شده و زمینه شکل‌گیری یک مفهوم تلفیقی را فراهم آورده است. اما هنوز اهل سنت در این تعبیر ناظر به اتباعی است که عالمی بزرگ مانند سعید بن مسیب می‌تواند داشته باشد و مقصود سخن گفتن از یک گرایش مذهبی نزد عامه

مردم نیست. به تعبیر دیگر در عبارت قیصه، "اهل سنت و جماعت" بودن برای فردی چون سعید، نوعی همراهی با جماعت یا عامه مسلمانان در عین خاص بودن در اتباع از سنت بود.

کاربرد تعبیر "صاحب سنت" یا "اهل سنت"، به همین معنای خاص در اواخر سده نخست هجری، نمونه‌های متعدد دارد؛ از جمله می‌توان به تعبیری از ابراهیم نخعی [د ۹۶ق] از تابعان بزرگ کوفه اشاره کرد که استادش علقمة بن قیس را که یکی از شاگردان اصلی ابن مسعود بود، "صاحب السنة" معرفی کرده است (احمد بن حنبل، العلیل، ج ۱ ص ۴۲۵). در همان نسل، حسن بصری [د ۱۱۰ق] تابعی بزرگ بصره در باره اهل سنت توضیحی می‌دهد که به روشن حاکی از آن است که چگونه برخی از عوام اصرار بر تعمیم این مفهوم داشتند و خواصی چون حسن با چنین تعمیمی مخالف‌اند. حسن بصری در بخشی از سخنان خود چنین گفته است: «اهل سنت در میان مردم گذشته اندکی بوده‌اند و در میان آنان که باقی‌اند، اندک‌اند. آنان کسانی هستند که با مترفین در اترافشان همراهی نمی‌کنند و با اهل بدعت در بدعت‌هاشان همراه نیستند و بر سنت خود شکیبایی می‌کنند تا آنگاه که به ملاقات پروردگارش بشتابند» (دارمی، سنن، ج ۱ ص ۸۳).

اگر نگاه حسن بصری اجتماعی-دینی است، هم‌تا و معاصر بصری‌اش ابن سیرین [د ۱۱۰ق] نگاهی کاملاً محدثانه به مسئله دارد. وی آنگاه که در باره پدیده اسناد سخن می‌گوید به فتنه‌ای اشاره می‌کند که موجب آسیب به احادیث و سنن شده و یادآور می‌شود که چگونه پس از آن فتنه، ضرورت دارد هنگام نقل هر حدیث و سنتی، از ناقل پرسیده شود که مضمون خود را از که فراگرفته است. در همین راستا وی چنین توصیه‌ای را مطرح کرده است:

«باید اهل سنت را بنگرند تا حدیث از آنها اخذ شود، و باید اهل بدعت نیز نگریسته شوند تا حدیث از آنها گرفته نشود (مسلم، صحیح، ج ۱ ص ۱۵؛ نیز دارمی، سنن، ج ۱ ص ۱۲۳؛ خطیب بغدادی، الکفایة، ص ۱۲۲). سخن ابن سیرین به وضوح نشان می‌دهد که هر دو سوی ماجرا، یعنی هم اهل سنت و

هم اهل بدعت، عالمانی هستند که در مظان نشر حدیث و آموزه‌های دینی‌اند و گفت و گو در باره عموم مردم نیست.

نمونه‌ای دیگر از این مرحله از کاربرد تعبیر اهل سنت در عبارتی از عمر بن سعید ابج در باره سعید بن ابی عروبه [د ۱۵۷ق] دیده می‌شود؛ ابن ابی عروبه یک هفته پیش از وفاتش حدیثی در فضیلت اهل بیت علیهم‌السلام نقل کرد که نزدیک به آموزه‌های شیعه بود و همین مسئله موجب شد به هنگام وفاتش گروهی می‌گفتند: خدایش جزای خیر ندهد، چه اهل رفض و آسیب بود، و گروهی می‌گفتند: خدایش رحمت کند، چه اهل سنت و جماعت بود (حاکم نیشابوری، *المستدرک*، ج ۳ ص ۱۶۳).

سفیان ثوری [د ۱۶۱ق] رئیس اصحاب حدیث کوفه پیش‌بینی می‌کرد که در رأس سده دوم هجری حوادث ناگواری رخ دهد و سنت از میان مسلمانان رخت بریندد. او به شاگردان یادآور می‌شود که چقدر اهل سنت و جماع در شرق و غرب جهان اسلام کمیابند و چقدر چنین کسانی شایسته حرمت‌اند (احمد بن حنبل، *الورع*، ص ۱۹۴؛ ابونعیم، *حلیة الاولیاء*، ج ۷ ص ۳۴). در میان محدثان کوفه زائده بن قدامه ثقفی [د ۱۶۰ق] آن اندازه در باب اهل سنت حساس بود که تا دو تن به اهل سنت بودن کسی شهادت نمی‌دادند، به او حدیث نمی‌آموخت و در این باره ماجراهایی از او نقل می‌شد که نشان می‌داد گرایندگان به تشیع را اهل سنت نمی‌شمارد (خطیب بغدادی، *الجامع*، ج ۱ ص ۳۳۲-۳۳۳).

در نیمه اخیر سده دوم هجری، می‌توان با دو کاربرد از اهل سنت و جماعت مواجه شد؛ در ادامه آنچه پیشتر نیز دیده شد، برخی از عالمان همچنان این تعبیر را برای خواصی که حامل سنت نبوی و ملتزم بدان بودند به کار می‌بردند. از جمله باید به سخنی نقل شده از معاذ بن معاذ عنبری [د ۱۹۶ق] اشاره کرد که مانند زائده تنها به کسی حدیث می‌گفت که اهل سنت بودن وی بر او ثابت شده باشد و یادآور می‌شد کسی که چنین باشد،

ارزش آن را دارد که وی برای حدیث گفتن به خانه‌اش رود (خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۳ ص ۱۳۳).

کاربرد دوم بیشتر در بیرون از محافل علمی دیده می‌شود که اهل سنت و جماعت را به‌عنوان یک گروه مذهبی در مقابل فرقه‌ها و گروه‌های شکل گرفته در سده دوم معرفی می‌کند؛ مانند گفت و گویی که در محفل هارون الرشید [حک ۱۷۰-۱۹۳ق] رخ داده و در آن اهل جماعت، در نقطه مقابل جریان‌هایی مانند شیعه، خوارج و "اهل بدع" قرار گرفته است (طبری، تاریخ الامم، ج ۸ ص ۳۵۳). به تدریج عالمان خود نیز به این کاربرد نزدیک می‌شدند؛ از جمله باید به عبارتی منقول از وکیع بن جراح [د ۱۹۶ق] عالم اصحاب حدیث کوفی اشاره کرد که در مسأله ایمان از قول "اهل سنت" سخن گفته و آنان را در تقابل با جریان‌هایی چون مرجئه و جهمییه نهاده است (ابن ابی عمر، الایمان، ص ۹۶). در چنین شرایطی، پرسیدن از مسائلی که معمولاً اهل کلام بدان علاقه داشتند، مانند خلق قرآن، می‌توانست ظن اصحاب حدیث را برانگیزد که پرسش‌کننده "اهل سنت" نیست (مثلاً عبدالله بن احمد، السنة، ج ۱ ص ۱۵۵).

در برخی از تعابیر برجای مانده از اواخر سده دوم هجری، گویی نوعی التیام میان دو کاربرد در حال رخ دادن است؛ در حالی که شاخص اهل سنت، همان عالمان حمل‌کننده سنت و ملتزم بدان هستند، گویی اهل سنت بودن منحصر در آنها نیست و هواداران و پیروان چنین عالمانی را نیز در بر می‌گیرد. در تعبیراتی از عبدالرحمن بن مهدی [د ۱۹۸ق] از اصحاب حدیث عراق، وی یادآور می‌شود «اگر یک بصری را ببینی که حماد بن زید را دوست می‌دارد، او اهل سنت است» (ابن ابی حاتم، تقدمه، ص ۱۸۳) و «اگر یک شامی را ببینی که اوزاعی و ابواسحاق فزاری را دوست می‌دارد، او اهل سنت است» (ابن ابی حاتم، همان، ص ۲۱۷).

در تعبیری از محمد بن ادریس شافعی [د ۲۰۴ق]، اهل سنت در تقابل با اهل بغی نیز قرار گرفته است (شافعی، الام، ج ۴ ص ۲۳۴).

به هر روی، در طول سده دوم هجری، برخی از جریان‌های مذهبی در جهان اسلام، صورت مدون یافتند و مرزهای عقاید و سلوک دینی خود را مشخص کردند، به‌گونه‌ای که تفاوت محسوسی میان آنها با عامه مسلمانان احساس می‌شد؛ در آن میان به خصوص باید از شیعه و معتزله یاد کرد که در خصوص شیعه با کوشش‌های امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام مذهب جعفری تشخیص یافت، و در خصوص معتزله، کوشش کسانی چون واصل بن عطاء و عمرو بن عبید جریان اهل کلام و قائلین به قدر را به صورت مذهبی با اصول مشخص تعین بخشید. در همین راستا، واکنش‌هایی از سوی عامه نیز صورت می‌گرفت و با استفاده از مفهوم بدعت، این جریان‌های دینی که از سوی عامه رافضه و قدریه نام گرفته بودند، به‌عنوان اهل بدعت نشان‌گذاری شدند (پاکتچی، "بدعت"، ص ۵۶۵). اینجاست که تقابل بدعت با سنت، به‌عنوان یک ابزار برای مقابله با جریان‌های یاد شده و تأکید بر حقانیت خود از سوی عامه مسلمانان مورد استفاده قرار گرفت و زمینه آن را فراهم آورد تا از میانه سده دوم هجری، تعبیر اهل سنت، با دو تغییر مهم مواجه باشد؛ اول اینکه از کاربرد محدود به گروهی عالمان حامل سنت نبوی به عامه مسلمانان تعمیم یابد که پیرو آن مذاهب خاص نبودند، و دوم این که اساساً به جای این که بار معنایی‌اش حمل سنت نبوی و التزام به آن باشد، معنایی فرقه‌شناختی یابد. گاه تعبیر اهل جماعت نیز به اهل سنت افزوده می‌شد تا خوارج را نیز از دایره بیرون نهد و معنایی خاص‌تر یابد. به هر روی، این عامه هر چند از حیث جمعیت اکثریت را تشکیل می‌دادند، اما به‌هنگام جدایی فرقه‌ها، خود نیز فرقه‌ای را تشکیل می‌دادند؛ فرقه‌ای که با سلب تشیع، اعتزال و خارجی‌گری تعریف می‌شد.

با شکل‌گیری محافل اصحاب حدیث متأخر و به‌ویژه با کوشش‌های احمد بن حنبل [د ۲۴۶ق]، اهل سنت و جماعت به مثابه یک شکل مذهبی روی به تثبیت بیشتر نهاد. در مکالمات منقول از احمد بن حنبل، نه تنها دائماً مفهوم اهل سنت و جماعت در تقابل با مذاهب دیگر مانند جهمیه (خطیب

بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۸ ص ۶۵) و مرجئه (احمد بن حنبل، العلیل، ج ۲ ص ۲۰۹) به کار می‌رود، بلکه به نقل از احمد بن حنبل، برخی مواضع خاص مذهبی مانند قول به تربیع خلفا، یعنی پذیرش همزمان حقانیت برای عثمان و امام علی علیه السلام از ویژگی‌های تشکل مذهبی اهل سنت دانسته شده است (خلال، السنة، ج ۲ ص ۴۱۰). محوریت احمد برای این تشکل مذهبی به اندازه‌ای است که قتیبہ بن سعید یادآور می‌شود دوستی احمد بن حنبل می‌تواند نشانه‌ای از تعلق به اهل سنت و جماعت باشد (ابن ابی حاتم، تقدمه، ص ۳۰۸).

یکی از توابع وارد شدن مفهوم اهل سنت به این مرحله از تحول خود، آن است که اهل سنت بودن به مثابه تعلق به یک تشکل مذهبی ابزاری برای نقدهای رجالی شده است. استفاده از تعبیر "اهل سنت" یا "صاحب سنت" برای تأیید طیفی از رجال حدیثی در نقدهای رجالی احمد بن حنبل دیده می‌شود (مثلا احمد بن حنبل، العلیل، ج ۱ ص ۲۰۷، ج ۲ ص ۵۵۹) و این عملکرد، نزد همفکران معاصر وی مانند محمد بن مثنی بصری [د ۲۵۲ق] (مثلا بزار، مسند، ج ۱ ص ۱۵۹، ۱۹۴)، ابوحاتم رازی و ابوزرعہ رازی مکرر دیده می‌شود (مثلا نک: ابن ابی حاتم، تقدمه، ص ۱۱۸، ج ۱ قسم ۱ ص ۱۲۱، جم). در راستای معنادهی به اهل سنت به مثابه یک تعبیر رجالی است که علی بن حرب طائی [د ۲۶۵ق] از اصحاب حدیث متأخر یادآور می‌شود «هرکس بتواند باید جز از اهل سنت حدیث ننویسد، زیرا دیگران دروغ می‌گویند. همه پیروان اهواء دروغ می‌گویند و باکی هم ندارند» (خطیب بغدادی، الکفایه، ص ۱۲۳). در واقع با چنین مبنایی است که رابطه‌ای میان تعلق به اهل سنت و وثاقت در نقل برقرار شده و اهل سنت از یک تعلق مذهبی به سوی نوعی تعهدی محدثانه نیز کشیده شده است. این مبنا در نسل‌های بعدی اصحاب حدیث، به خصوص در مکتب بغداد مورد تأکید بوده و تعلق مذهبی به اهل سنت، نقشی مهم در نقدهای رجالی داشته است (مثلا نک: برقانی، سؤالات للدارقطنی، ص ۵۸).

نباید این امر را تصادفی انگاشت که در سه مجموعه مهم از نوشته‌های اصحاب حدیث خراسان در اواسط سده ۳ق، یعنی سنن دارمی، صحیح بخاری و صحیح مسلم، به رغم مناسبت موضوع و انتظار، نه از "اهل سنت و جماعت" یاد شده و نه مفهوم ترکیبی "سنت و جماعت" حتی برای یک بار به کار رفته است. این نشان می‌دهد که تا اواسط سده ۳ق، بیشتر حنبلیان و نه اسحاقیان بر کاربرد این ترکیب اصرار داشته‌اند. در میان برآمدگان از محفل پیروان اسحاق بن راهویه در خراسان، این ترمذی است که تنها یک بار از اهل سنت و جماعت یاد کرده و مالک و سفیان بن عیینه و ابن مبارک را به عنوان شاخص اهل علم از اهل سنت و جماعت نام برده است (ترمذی، سنن، ج ۳ ص ۵۰). همزمان عثمان بن سعید دارمی نیز در مباحث خود بر ضد بشر مریمی از این تعبیر استفاده کرد (مثلاً دارمی، الرد، ص ۱۰۸) و اندکی پس از او محمد بن نصر مروزی، باوری را به جمهور اهل سنت و جماعت نسبت داده و بدین ترتیب، بر چندگونگی باور اصحاب حدیث در برخی مسائل تصریح کرده است (مروزی، تعظیم قدر الصلاة، ص ۵۲۹).

در پایان سده ۴ق جریان اهل سنت و جماعت، به اندازه تشخیص مذهبی یافته بود که بتواند عقایدش در قالب اثری با عنوان اعتقاد اهل السنة، از هبة الله بن حسن لالکائی [د ۴۱۸ق] تدوین و ارائه گردد. ضمناً همین تشخیص، این اجازه را نیز می‌داد که تعبیر اهل السنة و الجماعة، غالباً به صورت "اهل السنة"، و گاه به صورت "اهل الجماعة" خلاصه گردد (مثلاً نک: ابن منده، الايمان، ص ۳۳۱، ۳۴۶).

تا پایان سده سوم هجری، عملاً چنین بود که تشکل مذهبی اهل سنت، تا حد بسیاری با اصحاب حدیث همپوشی داشت، به گونه‌ای که با قدری تسامح می‌شد آنها را به جای یکدیگر به کار برد. اما در سال‌های انتقال به سده چهارم هجری تحول مهمی در دامنه اهل سنت پدید آمده است. علمای حنفی که پیشتر تکیه آنها بر اندیشه ارجاء ابوحنیفه مانع از پیوستن ایشان به اهل سنت بود، به تدریج ارجاء و برخی ویژگی‌های دیگر مذهب حنفی را